

بررسی تطبیقی آثار زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل در حقوق ایران و فرانسه

آزاد رشید آذرپور^۱ - اکبر بشیری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۱

چکیده:

تأثیر زوال و توقیف دعوای اصلی بر دعوای متقابل یکی از مسائل مورد بحث و اختلاف در آیین دادرسی مدنی است. ممکن است، دعوای اصلی با طواری ناشی از توقیف و زوال دادرسی مواجه شود، مسأله‌ای که در این خصوص وجود دارد این است که پیوند ایجاد شده بین دعوای اصلی و متقابل تا چه حد است؟ لذا در این تحقیق بررسی خواهیم کرد، زوال و توقیف دادرسی در دعوای اصلی چه تأثیری بر دعوای متقابل مطرح شده در اثنای رسیدگی به دعوای اصلی دارد. به جهت اینکه توقیف و زوال جریان دادرسی در جهت حفظ و رعایت حقوق اصحاب دعوی صورت می‌گیرد و رعایت حقوق دفاعی اصحاب دعوی نیز جزء قواعد آمره دادرسی می‌باشد، وجود این طواری ضروری می‌باشد. نتیجه آنکه زوال دعوای اصلی ممکن است موجب استرداد دعوی، استرداد دادخواست، زوال حق، سازش بین اصحاب دعوی و تغییر دادگاه گردد. این موارد در حقوق فرانسه نیز مورد اشاره صریح قانون گذار قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: دعوای اصلی، دعوای طاری، زوال دادرسی، توقیف دادرسی، استرداد دعوی،

زوال حق

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد، حقوق تجارت بین‌الملل، واحد مراغه، دانشگاه آزاد اسلامی، مراغه، ایران
azadrashidazarpoor@gmail.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، حقوق تجارت بین‌الملل، گروه حقوق خصوصی و تجارت بین‌الملل، مراغه، ایران: نویسنده
مسئول

Dr.akbar.bashiri@gmail.com

مقدمه

دعوی متقابل یکی از طرق دفاعی است که از بخش‌های مهم و عملی آیین دادرسی مدنی تلقی می‌شود. چرا که به طور عرفی، حقوقدانان قواعد عمومی دعاوی طاری را در مباحث این دعوا مطالعه می‌کنند و به طور عملی نیز یکی از پرکاربردترین دعاوی طاری در دادگستری است. با این وجود، قانونگذار مواد اندکی را به احکام، قلمرو، آثار و شرایط پذیرش آن اختصاص داده است (مواد ۱۴۱ تا ۱۴۳) و این امر باعث شده است که سهم دکترین حقوقی در تبیین موضوع و مطالعه آن بیشتر از قانون و رویه قضایی شود.

واژه دعوی متقابل برگرفته از واژگان «la demande reconventionnelle» در حقوق فرانسه است. در حقوق فرانسه ریشه این واژه به لغت لاتین «re- conventio» به معنای «خوانده reus» و «دعوا conventio» بر می‌گردد که به آن «دعوی خوانده» می‌گویند. به همین دلیل است که در حقوق قدیم فرانسه گاهی به دعوی متقابل، «reconvention» می‌گفتند و در اصطلاح تقابلی بر تقابل^۱ اعتبار ندارد تقابل به معنای دعوی متقابل به کار رفته است. (محسنی، ۱۳۹۴:۱۶۹)

دعوی متقابل عبارتست از دعوی خوانده دعوی اصلی علیه خواهان دعوی اصلی که این دعوا با دعوی اصلی یا دارای وحدت منشأ هستند و یا میان دو دعوا ارتباط کامل وجود دارد و خوانده آن را به منظور جلوگیری از محکومیت خود و یا کاستن از محکومیتی که او را تهدید می‌کند و یا حتی کسب امتیاز و حق در دعوی طاری، اقامه می‌کند. (قنبرپور، ۱۳۸۵:۷۹) دعوی متقابل در فرانسه در زمان حکومت حقوق عادی ممنوع بود. علت منع آن وجود حکومت ملوک الطوائفی در آن زمان بود که هر یک در قلمرو خود دیوان داشتند و رسیدگی به دعوی متقابل در دیوانخانه‌هایی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نمود می‌توانست موجب گردد که دیوانخانه ملوک الطوائف صالح که دعوی خوانده (خواهان تقابل) مستقیماً به او مربوط می‌شد از رسیدگی و اخذ عوارض و رسوم دیوانی محروم شود. اما در اواخر قرن شانزدهم در زمان تدوین عرف پاریس منع طرح دعوی متقابل منتفی گردید و طرح دعوی متقابل به شرط اینکه با دعوی اصلی ناشی از یک منشأ باشد مورد پذیرش قرار گرفت. بعد از انقلاب فرانسه که قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه وضع گردید مسأله شرایط و کیفیات دعوی متقابل در آن مسکوت مانده فقط در بعضی مواد آن قانون اشاره به این مسأله گردید. (متین دفتری، ۱۳۸۸: ج ۱، ۴۱۰)

^۱ - reconvention sur reconvention ne vaut

در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه در ماده ۶۳، دعوی متقابل بعنوان یکی از دعاوی طاری قید و در ماده ۶۴ تعریف گردیده است. ماده ۷۰ شرط پذیرش دعوی متقابل را وجود ارتباط کافی بین آن و دعوی اصلی قرار داده است. (Cadiet, 2014,52)

در عین حال، ماده مزبور، درخواست تهاتر را، حتی در صورت فقدان چنان ارتباطی با دعوا، قابل پذیرش می‌داند مگر اینکه رسیدگی به درخواست تهاتر این خطر را داشته باشد که موجب اطاله دادرسی گردد که در این صورت دادگاه می‌تواند آن را از دعوی اصلی تفکیک نماید. مواد ۶۷ تا ۶۹ نیز نحوه طرح دعوی طاری و احکام آن را مقرر می‌دارد. (Cadiet, 2015,12)

ماده ۳۷ حدود صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوی متقابل، ماده ۳۹ شرایط قابلیت تجدید نظر رأی صادره در خصوص دعوی متقابل و ماده ۵۶۷ قابل پذیرش بودن دعوی متقابل در مرحله پژوهشی را پیش بینی نموده است. علاوه بر این، قانونگذار فرانسه در بند ۴ و ۵ ماده ۵۱۷ و بند ۱ و ۳ ماده ۵۱۶ مجموعه قوانین و مقررات قانون کار و تصویب نامه‌های مربوط به مواد ۴۳ و ۴۲۶ در مورد اصلاح قانون طلاق و تفریق جسمانی و ماده ۶۳۹ قانون تجارت، از دعوی متقابل سخن به میان آورده است. (شمس، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۰۰)

در ایران، قبل از تدوین مقررات اصول محاکمات حقوقی و آیین دادرسی مدنی که در آنها، با الهام از حقوق غرب، دعوی تقابل پیش بینی شده، در فقه شیعه و سنی مفهوم مزبور مورد توجه بوده است، النهایه عنوان آن را مشخص ننموده و اصطلاحی برای آن وضع ننموده‌اند. قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ قمری در مواد ۱۴، ۱۵۹، ۲۴۶ الی ۲۴۹ شرایط، احکام و آثار دعوی متقابل را پیش‌بینی کرد. اما قانونگذاران، نظم دادگستری را بر سهولت کار اشخاص مرجح دانسته وحدت منشأ دعوی اصلی و طاری و ارتباط بین آنها را تجویز نموده‌اند، نهایتاً نصوصی انشاء کرده بودند که تا اندازه‌ای با یکدیگر متعارض و اختلاف داشت. به طوری که در فصل مربوط به صلاحیت صلحیه وحدت منشأ یا ارتباط را به طور مساوی و در فصل مربوط به صلاحیت دادگاه‌های ابتدایی وحدت منشأ و ارتباط را به طور جمع و در مبحث راجع به دعوی متقابل، ارتباط را منفرداً شرط کرده بودند. (شمس، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۰۰) زوال دعوی اصلی در موارد متعدد می‌تواند بر دعوی متقابل تأثیرگذار باشد که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- زوال حق

مصدق دیگر زوال دعوی این است که حق اصلی مدنی زائل گردد، که در این صورت به

واسطه وابستگی که جریان دادرسی و دعوی نسبت به حق اصلی دارند و در واقع دعوی ضمانت اجرایی است که قانونگذار جهت حمایت از حق اصلی قرار داده است. لذا با از بین رفتن حق اصلی، موجبی برای بقاء ضمانت اجرای آن باقی نمانده و در نتیجه دعوی و جریان دادرسی به تبع آن زائل می‌گردند.

زوال حق به دو صورت قهری و ارادی صورت می‌پذیرد؛ زوال قهری حق در جایی است که یا حق منوط و وابسته به شخصیت افراد است که در این صورت با پایان یافتن شخصیت اشخاص، حق نیز زائل می‌گردد و قابل انتقال به ورثه نمی‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۹۶)؛ یعنی همان گونه که ایجاد چنین حقوقی حق منوط به وجود شخصیت افراد است بقاء و تداوم آن نیز وابسته به بقاء شخصیت است؛ به عنوان مثال، در دعوی طلاق یا الزام به تمکین فوت، هریک از زوجین سبب زوال حق اصلی و در مقابل آن تعهد طرف مقابل می‌گردد که نتیجه امر زوال دعوی می‌باشد. یا گاهی زوال حق به سبب جمع شدن صفت دائن و مدیون در یک نفر حاصل می‌شود، مانند آنچه در مورد مالکیت ما فی الذمه رخ می‌دهد (ماده ۳۰۰ ق.م.ا.گ. مدیون، مالک ما فی الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود و مثل اینکه اگر کسی به صورت خود مدیون باشد پس از فوت مورث دین او نسبت به سهم الارث ساقط می‌شود).

در برخی از موارد زوال حق به صورت ارادی می‌باشد؛ بدین صورت که صاحب حق، با طوع و رغبت حق خود را ساقط می‌کند؛ اسقاط حق اگر مربوط به حقی باشد که بر ذمه شخص دیگر است، ابراء نامیده می‌شود. (ماده ۲۸۹ ق.م.ا.گ. و چنانچه ناظر به قطع رابطه مالکیت بین مالک و عین مال باشد، در قالب اعراض صورت می‌گیرد).

اثر زوال حق این است که چنانچه دعوایی از قبل، طرح نشده باشد، با زوال حق مدعی حق اقامه دعوی را از دست خواهد داد و اگر با این وصف خواهان مبادرت به طرح دعوی نماید، دعوی مزبور قابل رد می‌باشد. اما چنانچه اقامه دعوی صورت گرفته باشد و در اثناء دادرسی، حق اصل زائل گردد، دادگاه چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد؟ با زوال حق اصلی، حق مراجعه به مراجع قضایی نیز زائل می‌گردد، در این صورت چون موجبات رسیدگی دادگاه منتفی شده و دادگاه امکان رسیدگی و صدور حکم له یا علیه خواهان را ندارد، لذا می‌بایست تصمیمی اتخاذ کند که به جریان دادرسی خاتمه دهد. این تصمیم دادگاه می‌بایست در قالب قرار سقوط دعوی باشد؛ چرا که با توجه به زوال دعوی، تصمیم دادگاه می‌بایستی به گونه‌ای باشد که امکان طرح مجدد دعوی را از خواهان بگیرد و تنها قراری که واجد این اثر می‌باشد، قرار سقوط دعوی می‌باشد.

البته دادگاه می‌تواند به جهت اینکه حق و دعوی زائل گردیده رای به بطلان دعوی صادر نماید.

در صورتی که زوال حق به اراده صاحب حق یعنی خواهان دعوا باشد، با توجه عینی یا دینی بودن حق، اعراض از حق واقع می‌شود. از سوی دیگر، ممکن است با توجه به فسخ معامله از سوی خواهان، حق ناشی از عقد ساقط شود. اسقاط حق از سوی خواهان، هر چند موجب سقوط حق و سقوط دعوی اصلی می‌شود، اما نمی‌تواند در دعوی متقابل تأثیرگذار باشد، زیرا اراده خواهان تنها در حق خودش اثر دارد و نمی‌تواند به اثری به زیان دیگری داشته باشد. البته این استدلال در صورتی صادق است که معتقد به استقلال دعوی متقابل از دعوی اصلی باشیم. در این صورت، خواهان دعوی متقابل محق به ادامه رسیدگی به دعوی خود است و دادگاه نیز براساس ماده ۳ ق.آ.د.م مکلف به ادامه رسیدگی خواهد بود. اما اگر حق ناشی از معامله، با فسخ آن توسط خواهان، ساقط شود، چون منشاء حق از بین می‌رود، دعوی متقابلی که به لحاظ وحدت منشاء با دعوی اصلی، مطرح شده نیز زایل خواهد شد. شایان ذکر است که براساس ماده ۳۹۹ ق.م (در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا مشخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد)؛ در خیار شرط، فسخ معامله از سوی شخص ثالث نیز امکان‌پذیر است. در این حالت، زوال حق به اراده شخص ثالث اتفاق خواهد افتاد که تفاوتی با فسخ معامله از سوی خواهان ندارد.

۲- استرداد دادخواست

استرداد دادخواست یکی از راه‌های زوال دادرسی می‌باشد. امکان دارد خواهان، بعد از اینکه دادخواست خود را تقدیم کرد به دلایلی، از ادامه دعوا منصرف شود یا ترجیح دهد که دعوا را در زمانی دیگر مطرح و تعقیب نماید (مدنی، ۱۳۷۸: ۳۳۰)؛ با ابطال دادخواست، بایستی قرار-های انجام شده همچون قرار کارشناسی، قرار معاینه محل و... را باطل دانست (زراعت، ۱۳۸۵: ۴۱۵)؛ همین که درخواست استرداد دادخواست انجام شد، قرار ابطال دادخواست نیز صادر خواهد شد. این قرار یکی از قرارهای قاطع دعوا تلقی می‌شود، که همواره از سوی دادگاه صادر می‌شود و با صدور آن پرونده از دادگاه رسیدگی کننده به دعوا خارج می‌شود.

در مورد مهلت استرداد دادخواست بند الف ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م بیان می‌کند که: «خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند». با توجه به این ماده، بازه

زمانی که دادخواست دهنده فرصت دارد دادخواست خود را مسترد نماید تا اولین جلسه دادرسی می‌باشد. نتیجه اینکه، خواهان اصلی، متقابل، وارد ثالث و جالب ثالث می‌توانند پس از ارائه دادخواست تا اولین جلسه دادرسی یا اولین جلسه پس از ارائه دادخواست ورود ثالث و یا جلب ثالث، آن را مسترد دارد (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۷۱)؛ همچنین در ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م، استرداد دادخواست تجدید نظر پیش بینی شده است. از ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م نیز می‌توان استرداد دادخواست فرجامی را فهم کرد.

یکی از آثار استرداد دادخواست که منتج به قرار ابطال دادخواست خواهد شد این است که حالت طرفین دعوا به حالت قبل از طرح دعوا برخواهد گشت. به این معنی که دعوا دوباره قابل طرح است و حق مدعی یا خواهان از بین نخواهد رفت و در حالتی که بعد از استرداد دادخواست پشیمان شود، می‌تواند دوباره به طرح دعوا بپردازد و با ارائه دادخواست جدید، در واقع دادرسی زایل شده را مجدداً احیا کند. (واحدی، ۱۳۸۲: ۳۳۷)

از سوی دیگر، صدور قرار ابطال دادخواست موجب می‌شود که مرور زمانی که با طرح دعوا قطع شده بود مجدداً برقرار شود و ادامه یابد و زیان و ضررهای ناشی از تأخیر تأدیه‌ای که از زمان طرح دعوی قابل مطالبه بود دیگر قابل مطالبه نخواهد بود. (زراعت، ۱۳۸۵: ۴۱۵) زمانی که خواهان اقدام به استرداد دادخواست می‌کند، خوانده می‌تواند درخواست جبران خسارات وارده بر اثر طرح دعوی از سوی خواهان را نماید. شایان ذکر است که ابطال دادخواست خواهان متوقف بر پرداخت خسارت خوانده نیست. بلکه، دادگاه درخواست خواهان مبنی بر استرداد دادخواست را قبول می‌نماید و خوانده دعوی اگر در مقابل اقامه دعوی خواهان، وکیل انتخاب کرده و حق الوکاله‌ای پرداخت کرده باشد یا برای دفاع هزینه‌هایی را متحمل گردیده باشد می‌تواند با تقدیم دادخواست به دادگاه، جبران خسارت خود را از دادگاه مطالبه نماید. در صورتی که خوانده دعوی متعدد باشند، استرداد دادخواست شامل احکام و آثار استرداد دعوا نیز هست. به این معنی که در دعاوی قابل تجزیه، ممکن است دادخواست نسبت به برخی خواندگان مسترد شود که در این حالت، دادخواست نسبت به آنها ابطال می‌شود و نسبت به سایرین مراحل قانونی خود را طی می‌کند. اما در دعاوی غیرقابل تجزیه، استرداد دادخواست نسبت به برخی از خواندگان علی‌القاعده قابل استماع نیست. (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۷۶)

موارد استرداد دادخواست را باید به شرح زیر خلاصه کرد:

- خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. (بند اول ماده ۱۰۷)

- خوانده می‌تواند تا نخستین جلسه دادرسی دادخواست دعوی متقابل خویش را مسترد کند.
- هر کدام از اصحاب دعوی که دادخواست جلب ثالث را به دادگاه ارائه داده‌اند می‌توانند دادخواست را استرداد نمایند.

- وارد ثالث می‌تواند پس از ورود به دعوی و تقدیم دادخواست آن را استرداد کند.
- تجدید نظر خواه می‌تواند دادخواست تجدید نظر خود را استرداد کند. (ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م.)
- فرجام خواه می‌تواند دادخواست فرجامی خود را مسترد کند. (مستنبط از ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م.)
- واخواه نیز می‌تواند دادخواست واخواهی خود را مسترد کند. (وحدت ملاک ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م.)
در مورد تأثیر استرداد دادخواست بر دعوی متقابل، اصل بر عدم تأثیر است. در صورتی که دعوی متقابل به عنوان تنها دعوی طاری مطرح باشد، استرداد دادخواست دعوی اصلی مانع از رسیدگی به دعوی متقابل نخواهد بود. به طوری که اگر مؤجری دعوی مال‌الاجاره مزرعه خود را بر علیه مستأجر آن اقامه نماید و مستأجر نیز در مقابل ادعای خواهان، دعوی مبلغی را اقامه نماید که براساس اجاره‌نامه از بابت تنقیه قنات آن ملک متحمل شده و خواهان دعوی اصلی هم قبل از اولین جلسه دادرسی دادخواست خود را مسترد نماید و دادگاه نیز قرار ابطال دادخواست او را صادر کند، این امر تأثیری بر دعوی متقابل ندارد. در این حالت، خوانده دعوی متقابل قادر نیست با توسل به ایراد عدم صلاحیت نسبی یا محلی، از رسیدگی دادگاه جلوگیری کند. چرا که براساس ماده ۲۶ ق.آ.د.م. مناط صلاحیت تاریخ ارائه دادخواست است.

اما اگر دعوی متقابل تنها دعوی طاری مطرح نباشد و دعوی دیگری از جمله ورود ثالث نیز مطرح باشد، مصلحت طرفین و دادگاه اقتضاء می‌کند که دادگاه دعوی متقابل را از دعوی اصلی تفکیک کند و هر یک از دعوی را به صورت جداگانه رسیدگی نماید. این نظر از ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی نیز قابل استنباط است که بیان می‌کند: «اگر به موجب یک دادخواست دعوی متعددی اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، دعوی اقامه شده را از یکدیگر تفکیک و به هر یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌کند و در غیر این صورت نسبت به آنچه صلاحیت ندارد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مراجع صالح ارسال می‌نماید».

۳- استرداد دعوی

خواهان می‌تواند دعوی را مسترد دارد. در ماده ۲۹۸ ق.آ.د.م. پیش‌بینی شده بود،

مادام که دادرسی به مرحله صدور حکم نرسیده، مدعی می‌تواند دعوای خود را استرداد کند؛ در این صورت به درخواست مدعی‌علیه، به تأدیه خسارت او محکوم می‌شود. (متین دفتری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۳۹)

بندهای «ب» و «ج» ماده ۱۰۷ قانون فعلی، امکان استرداد دعوا پیش بینی شده اما در خصوص مسئولیت یا عدم مسئولیت خواهان در مقابل خوانده ساکت است. با این حال باید پذیرفت، با استرداد دعوا و صدور قرار رد دعوا، دادگاه باید به درخواست خوانده، خواهان را به پرداخت خسارات دادرسی خوانده محکوم نماید مگر اینکه طرفین خلاف آن توافق کرده باشند. (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۷۷) در حقوق انگلیس و ولز برابر بند ۶ قاعده ۳۸، خواهانی که دعوایش را پس می‌گیرد، مکلف است خسارات خوانده را جبران کند و اگر چند خواسته داشته و تنها برخی از آنها را پس گرفته باشد، به همان نسبت باید خسارت بپردازد والا دادگاه به موجب بند ۸ این قاعده، می‌تواند رسیدگی به دیگر خواسته‌هایش را متوقف سازد. گفتنی است دادگاه در صورت اقتضاء می‌تواند نه تنها حکم به پرداخت هزینه‌های خوانده صادر نکند؛ بلکه او را مجبور به جبران هزینه‌هایی کند که خواهان برای دادخواهی متحمل شده است. (Loughlin, 2004: 575)

برخی حقوقدانان معتقدند اگر دعوای اصلی به دلایلی رد یا ابطال یا استرداد شود، رسیدگی دعوای متقابل نیز کان لم یکن شده و رسیدگی به آن به عنوان دعوای متقابل ممتنع خواهد بود (نهرینی، ۱۳۹۴: ۱۳۰) و خوانده نیز در صورت فرض حق، می‌تواند آن را به صورت دعوای مستقلی ارائه نماید. حقوقدان دیگری معتقد است که زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل تأثیری ندارد (محمدزاده، ۱۳۸۸: ۳۶۷) و در نهایت، عده‌ای نیز معتقدند باید بین حالتی که خواهان اصلی با اقامه دعوای خود، خوانده را مجبور و یا مجاز به طرح دعوا کرده و دو دعوا به علت وجود شرایط قانونی برای رسیدگی ضمیمه یکدیگر شدند و فرضی که ارتباط موضوع این دو دعوا به صورتی باشد که با زوال یکی دیگری نیز زایل گردد قائل به تفاوت شد. (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۳۴۷) در فرض اول، معتقدند که استرداد دعوی، بدون رضایت خوانده دعوی، دارای اشکال است و در مورد دوم معتقدند نمی‌توان مانع زوال دعوای تقابل شد. (واحدی، ۱۳۷۰: ۲۰)

سرچشمه این اختلاف نظرها در این است که قانونگذار حکم قضیه را همچون رویه قانونگذار فرانسوی روشن ننموده است. در حقوق فرانسه نیز عده زیادی از حقوقدانان به ویژگی طاری بودن دعوای تقابل معتقدند و از زوال این دعوا به تبع دعوای اصلی حمایت کرده‌اند. با این وجود، حقوقدانان امروزی و رویه قضایی محاکم این کشور به استقلال آیینی دعوای طاری از دعوای

اصلی تمایل دارند؛ مگر در فرضی که زوال دعوای اصلی باعث سالبه به انتفای موضوع شدن دعوای تقابل گردد. (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۵۶) در حقوق داخلی نیز به نظر می‌رسد بتوان از استقلال آیینی دعوای تقابل حمایت کرد و منشأ این رویکرد را احترام به حق دادخواهی، جلوگیری از صدور آرای متعارض، مصلحت کاهش هزینه‌های اقتصادی و مشغله دادگاه بیان کرد (قانون آیین دادرسی مدنی فدرال سوئیس ۱۹۴۷ صراحتاً در این زمینه اظهار نظر کرده است. بند دوم ماده ۳۱ آن قانون که در ۱۴ قانون سال ۱۹۹۹ نیز تکرار شده، بیان می‌دارد: «حتی اگر دعوای اصلی زایل گردد دعوای متقابل به قوت خود باقی می‌ماند»)

۴- سازش اصحاب دعوی

یکی دیگر از حوادثی که در جریان رسیدگی دادگاه ممکن است رخ دهد و به رسیدگی دادگاه قبل از صدور حکم خاتمه دهد، این است که طرفین، دعوی خود را به صلح و سازش خاتمه دهند. براساس ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م (در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفیت می‌توانند دعوای خود را به طریق سازش خاتمه دهند) آنچه موضوع سازش قرار می‌گیرد این است که، طرفین دعوی با یکدیگر توافق می‌کنند که اختلاف و منازعه‌ای که بین آنها وجود دارد یا در آینده به وجود خواهد آمد را حل و فصل کنند؛ به نحوی که موردی که برای اختلاف و نزاع باقی نماند. البته مدعی می‌تواند حتی قبل از طرح دعوی در دادگستری، درخواست سازش به مدعی علیه را نماید؛ بدین نحو که، از دادگاه تقاضا نماید طرف دعوی وی را به دادگاه احضار نماید و بین آنها سازش برقرار کند (ماده ۱۸۶ ق.آ.د.م: هرکس می‌تواند در مورد هر ادعایی از دادگاه نخستین به طور کتبی درخواست نماید که طرف او را برای سازش دعوت کند).

سازش اصحاب دعوی در خصوص دعوی مطروحه در دادگستری به دو صورت محقق می‌شود یا سازش در جلسه دادگاه صورت می‌گیرد که در این صورت دادگاه آن را صورت جلسه کرده یا خارج از دادگاه واقع می‌شود که این نیز یا به صورت رسمی در دفاتر اسناد رسمی یا به صورت عادی سازش واقع شده است که در صورت اخیر طرفین باید در دادگاه حاضر شده و نسبت به صحت سازش اقرار نمایند. (مواد ۱۸۰ و ۱۸۱ ق.آ.د.م) سازش بین طرفین یا در دفتر اسناد رسمی واقع می‌شود یا در دادگاه و نیز ممکن است در خارج از دادگاه واقع شده و سازش نامه غیر رسمی باشد؛ با تحقق سازش و صدور گزارش اصلاحی از جانب دادگاه، جریان دادرسی خاتمه یافته و زائل می‌گردد.

ضمن اینکه منازعه و اختلافی که بین طرفین دعوی می‌باشد نیز فیصله می‌یابد؛ صدور گزارش اصلاحی نه تنها سبب زوال جریان دادرسی می‌شود بلکه موجبات زوال دعوی (حق مراجع به مراجع قضایی) و حق اصلی را نیز فراهم می‌کند که در این صورت مدعی، حق طرح و اقامه مجدد دعوی را نخواهد داشت. اما اگر موضوع سازش منصرف از دعوی متقابل باشد دادگاه مکلف به رسیدگی به دعوی متقابل خواهد بود. چرا که سازش در مورد دعوی اصلی تأثیری بر دعوی متقابل نخواهد داشت.

۵- صدور رأی

براساس ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م. علی‌القاعده به دعوی متقابل با دعوی اصلی توأماً رسیدگی می‌شود. به همین، دادگاه در یک زمان، رأی هر دو دعوی را صادر خواهد کرد که در این حالت، زوال دعوی اصلی تأثیری بر دعوی متقابل نخواهد داشت. این امر بیشتر در صورتی مصداق دارد که دادگاه وارد ماهیت دعوی شود و بخواهد نسبت به موضوع حکم صادر کند. لکن در مواردی که دادگاه بر اساس قانون، بدون ورود به ماهیت دعوی، ناگزیر از صدور رأی باشد، با موارد فراوانی مواجه می‌شویم که دعوی اصلی با قرار ابطال یا رد دادخواست یا رد دعوی مواجه و زایل می‌شود. بر اساس مواد ۹۶، ۲۵۶ و ۲۵۹ ق.آ.د.م، اگر خواهان دعوی اصلی در جلسه اول دادرسی ناتوان از ارائه اصل سند عادی خود باشد و آن سند مورد انکار یا تردید خوانده واقع شده و دادخواست خواهان نیز مستند به ادله دیگر نباشد، دادگاه قرار ابطال دادخواست را صادر خواهد کرد. (محمدزاده و محمدی، ۱۳۸۸: ۳۷۷)

با توجه به ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م. اگر خوانده در مواجهه با دعوی خواهان، مطالبه تأمین نماید و خواهان در مدت مقرر تأمین ندهد، دادگاه به درخواست خوانده قرار رد دادخواست خواهان را صادر خواهد کرد. اما اگر دعوی خواهان مواجه با ایرادات مندرج در ماده ۸۴ ق.آ.د.م شود، دادگاه ممکن است بر حسب مورد، با توجه به ماده ۸۹ همان قانون قرار رد دعوی اصلی را صادر نماید. به طور کلی، با وجود آنکه زوال دعوی اصلی تأثیری بر دعوی متقابل ندارد اما کاملاً هم بی‌تأثیر نیست. چرا که ممکن است دادگاه رسیدگی کننده را تغییر دهد (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) یا ممکن است موجب رد دعوی متقابل گردد. (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) چرا که رد دعوی اصلی، رد دعوی متقابل را نیز به دنبال دارد. زیرا منشأ واحد نسبت به هر دو دعوی، ناتوان از ایجاد اثر قانونی خواهد بود.

۶- زوال سمت

یکی دیگر از حوادثی که ممکن است در جریان دادرسی رخ می‌دهد این است که سمتی که هر یک از اصحاب دعوی که با آن سمت وارد جریان دادرسی شده‌اند زائل گردد. در ق. آ.د.م. تعریف دقیقی از واژه (سمت) ارائه نشده است. به همین جهت حقوقدانان در ارائه تعریف از سمت اختلاف نظر دارند؛ سمت، عنوانی است که کسی اعم از خواهان یا خوانده با آن عنوان در دعوی وارد یا در معاملات طرف معامله قرار می‌گیرد. مطابق این تعریف، سمت دارای مفهوم خاصی بوده که منصرف به مواردی می‌شود که دعوی به نمایندگی (قرار دادی، قانونی یا قضایی) از شخص اصیل طرح می‌گردد.

صرف نظر از اختلاف نظری که در ارائه مفهوم سمت وجود دارد، زوال سمت به معنی از بین رفتن عنوانی است که شخص با آن عنوان، مجاز به دخالت در جریان دادرسی بوده است. عنوان زمانی از بین می‌رود که اصالت نداشته باشد؛ یعنی وجود و بقاء آن منوط به اراده دیگری یا حکم قانون باشد، به عنوان مثال وکالت و قیمومت عناوینی هستند که با آن عناوین، اشخاص مجاز به طرح دعوی یا تعقیب آن می‌باشند، اما این عناوین دائمی نبوده و بقاء آنها منوط به تداوم رضایت موکل یا عدم عزل از جانب دادگاه و همچنین تداوم اهلیت نماینده می‌باشد. بنابراین سمت در عبارت (زوال سمت) بایستی منصرف به مواردی شود که شخصی به نمایندگی از دیگری طرح دعوی می‌کند یا دعوی را تعقیب می‌کند.

اسباب زوال سمت اشخاصی که به نمایندگی از طرف اصیل در دادرسی دخالت می‌نمایند، متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال اگر نماینده وکیل باشد سمت وی از طریق فوت، استعفاء، عزل، حجر، ممنوع شدن و یا تعلیق از وکالت زائل می‌گردد و اگر حضور نماینده به جهت حجر اصحاب دعوی باشد، از بین رفتن موجبات حجر باعث زوال سمت نماینده وی می‌شود؛ به عنوان مثال شخص صغیر در جریان دادرسی به سن بلوغ رسیده و کبیر می‌شود یا این که منوباً عنه مجنون، سفیه یا ورشکسته بوده و در جریان دادرسی، حالت افاقه یا رشد پیدا کرده است و یا اینکه وضعیت و حالت ورشکستگی منتفی شده باشد که در این صورت، سمت نماینده زائل می‌گردد. گاهی زوال سمت نماینده به جهت از بین رفتن موجبات حجر نیست، بلکه از نظر دادگاه شخص نماینده صلاحیت ادامه نمایندگی را از دست می‌دهد، بدین جهت دادگاه ضمن عزل نماینده، جانشین وی را تعیین می‌کند. حالت دیگر این است که نماینده (قانونی یا قضایی) دچار جنون شود یا فوت نماید که در این صورت به جهت اینکه نماینده اهلیت خود را از دست می‌دهد در

نتیجه سمت وی نیز زائل می‌گردد. در صورت زوال سمت در دعوی اصلی، بر دعوی متقابل نیز مؤثر خواهد بود و آن را زایل می‌گرداند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مفهوم دعوی متقابل، یکی از شروط اساسی اقامه این دعوا، وجود دعوی اصلی است. چرا که دعوی متقابل به تبع دعوی اصلی اقامه می‌گردد و با آن مفهوم می‌یابد. دعوی اصلی دعویایی است که بدو به وسیله خواهان و با دادخواست به جریان افتاده باشد. بدیهی است، دعوی سابق، باید در جریان رسیدگی یا مطروحه باشد و نه مختومه. اگر رسیدگی به موضوع پایان یافته باشد، به جهت عدم وجود دادرسی اصلی، دعوی مطروحه جدید، متقابل تلقی نخواهد شد. در این حالت، دعوی جدیدی است، که خود دعوی مستقل است. دعوی اصلی باید در مرحله بدوی یا تجدیدنظر در حال رسیدگی باشد. از دعاوی طاری جلب و ورود ثالث، در مرحله تجدیدنظر نیز قابل اقامه‌اند و تا زمانی که رسیدگی تجدید نظر پایان نیافته، شرط مطرح بودن دعوا موجود است. اما رسیدگی فرجامی، موجب مطروحه بودن دعوا در مفهوم دقیق نیست و به همین جهت، امکان اقامه دعوی طاری وجود ندارد. مرحله اعاده دادرسی نیز، مشابه مرحله فرجامی است. زیرا اعاده دادرسی نیز از طرق فوق العاده اعتراض به آراء و فاقد اثر انتقالی است و موضوع آن، صرفاً، بررسی وجود یا عدم وجود، جهت اعاده دادرسی ادعایی است و بنابراین، باز هم دادرسی در مفهوم واقعی جریان ندارد.

با توجه به مطالبی که بیان گردید، به طور کلی زوال دعوی اصلی تأثیری بر دعوی متقابل ندارد و دادگاه‌ها وظیفه دارند که به ادامه رسیدگی بپردازند. اما این عدم تأثیر، مطلق نیست. به طوری که اگر بقاء حق موضوع دعوی متقابل، منوط به بقاء حق موضوع دعوی اصلی باشد، زوال موضوع دعوی اصلی موجب زوال حق موضوع دعوی متقابل می‌گردد که زوال دعوی متقابل را در پی دارد. سازش طرفین نسبت به هر دو دعوی نیز می‌تواند موجب زوال هر دو دعوی را به دنبال داشته باشد. اما باید توجه نمود که اگر موضوع سازش منصرف از موضوع دعوی متقابل باشد موجب زوال دعوی متقابل نمی‌گردد. فقدان سمت خواهان یا ذینفع نبودن وی نیز می‌تواند در موجب فقدان وصف تقابل در دعوی متقابل گردد و دادگاه صلاحیت‌دار را نیز تغییر دهد.

منابع فارسی

کتاب

- زراعت، عباس (۱۳۸۵)، **قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی**، تهران، انتشارات خط سوم
- شمس، عبدالله (۱۳۸۶)، **آیین دادرسی مدنی**، جلد اول، تهران، انتشارات دراک
- صدر زاده افشار، سید محسن (۱۳۸۵)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران، انتشارات مجد
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، **حقوق مدنی: اموال مالکیت**، تهران، شرکت سهامی انتشار
- متین دفتری، احمد (۱۳۸۸)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، جلد اول، تهران، انتشارات مجد
- محسنی، حسن (۱۳۹۱)، **حدود وابستگی دعوای طاری به دعوای اصلی، استقلال یا وابستگی آیینی، نقد رویه قضایی**، زیر نظر استاد دکتر ناصر کاتوزیان، تهران، انتشارات جنگل
- مدنی، سید جلال الدین (۱۳۷۸)، **آیین دادرسی مدنی**، تهران، انتشارات پایدار، چاپ پنجم
- واحدی، قدرت الله (۱۳۸۲)، **بایسته‌های آیین دادرسی مدنی**، تهران، انتشارات میزان

مقالات

- علی محمدزاده، محمدی، سام (۱۳۸۸)، **تأثیر زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل**، فصلنامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۴
- محسنی، حسن (۱۳۹۴)، **رویکردی تطبیقی بر دعوی متقابل**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۳
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۴)، **زوال دادرسی به جهت استرداد دعوا**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۰
- واحدی، جواد (۱۳۷۰)، **دعوای متقابل، مجله حقوقی و قضایی دادگستری جمهوری اسلامی ایران**، شماره دوم

پایان نامه

- قنبر پور، لیلا (۱۳۸۵)، **بررسی حقوق و تکالیف اصحاب دعوا در اولین جلسه دادرسی**، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان

English Resources

- Cadiet, Loïc et Emmanuel Jeuland (2014), **Droit judiciaire privé**, Paris, LexisNexis
- Cadiet, Loïc (2015), **Code de procédure civile**, Paris, LexisNexis
- Loughlin, Paula and Stephen Gerlis (2004), **Civil Procedure**, 3 edition, Cavendish Publishing Limited, London